

لسان الفقر از خزینة الله تعالی

بحمد الله که درین زمان نجیته او ان مفوظ حضرت فانی فی الله  
جناب شیخ کلیم الله صبا ان آبادی قدس الله سره للعزیز



سب فرمایش ناخیر احمد علی شاه قاجاری نقشبندی اورنگ آبادی

باتمام سید محمد حسن مالک مطبع و برادر سید محمد سلطان آبادی

مطبع بر بنای واقع چیمه بازار طبع

حیدر آباد دکن





بسم الله الرحمن الرحيم

حرید و سپاس بقیاس و خالق را که اساس هستی بر بنیاد نیستی گذاشته و هستی را بصورت  
 نیستی جلوه گردانود سبحان الله هستی عین نیستی است و نیستی بایه هستی -

استغفار

تا تو پستی هستی خود را به پسر  
 چون که گشتی نیست هستی رو نمود  
 این سما فارع از فقر برست  
 فهم عالی عاجز است از ورک این

نیستی و نیستی و نیستی و  
 اصل هستی نیستی شد و انمود  
 این عبارت خارج از تحریر است  
 عاقلان مقبول گوگرد ازین

در وید و مبلوای آتناهی بر آن منظر اتم و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و برآل و احنا  
 اور ضی الله تعالی عنهم اجمعین باد که باو می طریق هدایت و رہنما گم گشتنهای ال ضلالت  
 اند و رحمت بلا نهایت شامل حال تابعین و تبع تابعین باد که پیرو جانشین ایشان اند اما بعد  
 این عاصی سرای تقصیر خاکسار محمد کا نگار و اخوی محمد نواز الدین نقشبندی اجدی  
 انحصاری که یک از غلامان درگاه آسمان باده حضرت غریب نواز یعنی نظام الملته  
 است در بلده فاخره خجسته بنیاد که از بلاد کن مشهور و معروف است مسکن  
 در نیجا است ماهر و دیر در سخت اقدام آن حضرت مدظل می بودیم و سقا



دارین محال می نمودیم و مشوق الله حضرت شاه کلیم الله علیه و آله تعالی که پیران پیر وادی  
 دستگیر این حقیر اند و شهر و بی که دارا خلقت پادشاه صداقت تشریف داشتند و شریف  
 ملاحت و تقاضای قدم بوس در دل بود و برادریم محمد نورالدین علیه الرحمة اکثر اوقات از فرط  
 محبت و غلبه شوق قصد آمدن و بی میگردانان و لبیک الفتن نظاره جمال با کمال حضرة غریب  
 نواز در دل داشت جدائی آن حضرت شاق می نمود و نیتوانست از خجسته بنیاد برآمد و منتظر  
 می بود که اگر تشریف برون حضرت غریب نواز به تقرب می سمع و بی شود و در رکاب سعادت آن  
 حضرت مدخله ندهد به آرزوی قدم بوس حضرت ولایت مرتبت خود را رساند و این خاکسار  
 به علاقه مصیبت و خدمات ازین تناسل مردم بود و لب به این تحکم نمی کشود ناگاه به  
 حسب تقدیر در عهد سلطان قمرخ سیر رفتن بخشی الممالک بمیرالامرا حسین علیخان بهادر سپه  
 سرار که موافق خجسته بنیاد بود و بسمت و بی اتفاق اقدام به متعینه بلده مزبور التعلیف میبایست  
 نمود و برادریم درخواست نموده که چنین با عث باذلفعل آمدن محال اگر مصلحت و مرضی باشد  
 بانوالصاحب قافله الیت کلان و مجمع الیت پیران بی رفتن خود را سعادت قدم بوس  
 حضرت ولایت مآب رسانیده و راندک روز معاودت نماید احقر از لبیک الفتن قلبی یا بلور  
 مرحوم داشت به هیچ وجه رو و ارجح و شوق آن مغفور نبود باین عبارت تسلی نموده که  
 مردم متعینه را الواب الله از دوسه منزل بیکان تقناتی رحمت خواهند فرمود و حرکت  
 عبت کردن و بدعا از سبیدن خالی از تصدیق و تکلیف نیست آخر قرار بر آن یافت که کجاست  
 حضرت غریب نواز مدخله التماس این مقدمه باید کرد و مشورت این عزم باید نمود و آنچه آن  
 با وی طریقت و آن پیر حقیقت بفرماید بعمل باید آورد و اخوی مرحوم از فایست شد  
 بجناب اقدس حضرت غریب نواز التماس نمود آن دو برین احوال و آن دانه





و استقبال فرمود که برادر شما که رضا مند تصدیقات شما خواهد شد و بر خود روا دارد انشا  
 به دستور که برام بفعل می آید شما را نائب هر خدمات گذشته خود میرود این مرتبه نیز  
 همان ششم بعمل باید آید و از فرموده حضرت غریب نواز اخوی مرحوم اراده رفتن گذشت  
 به اخصر ظاهر نموده که چنین امر شدنی توانم اخوات نمودن کار همراه تو اب نامدار از حضرت  
 غریب نواز حضرت گرفته بتاریخ سوم ماه محرم سال هجری از حبه بنیاد برآمده تا بدلا از  
 بر بان یورد سید حضرت محمل نشد بهر حال تا به دلی رفتن اتفاق افتاد و بقدم بوس حضرت  
 معشوق الله شاه کلیم الله علیه السلام استبعاد یافت دل مشتاق از مدتی که تمنای  
 آن داشت محمل شد از گردش دوران دون و از نینگی زمانه بوقلمون  
 تیغ بخت و ختم ماه ربیع الاول سنه مذکور و اقع جانگاه عالم سیاه اخوی محمد نور الله  
 بیان آمد دل مجبور باین دایع ابدی و باین در دهر می مبتلا شد

قلم تاسر کند این داستان را به آب تیغ می شوید زبان راه

از اجتماع این حادثه بر سوز و گداز حاصله رو نموده که در تحریر نمی تواند آورد چون ازین امر  
 نظیر حایه نیست لاچار صبر نموده پیش از رسیدن این خبر جویش در خاطر داشت که بهت  
 برادر مرحوم تحفه این سفر به ازین نیست که آنچه از زبان کرامت ز جهان حضرت ولایت  
 مرتبت سمیع می شود در تحریر بیار و در وید او محاسن هالیون که در آن حاضر بود برنگار و  
 و بعد ملاقات به برادر عزیز خود بگذارند باین اراده این رساله را تالیف نموده بود و می  
 الحسن کلیم می کرده در همین حال خبر رحلت اخوی علیه الرحمة رسید پس از افسوس بسیار  
 از فواید یکدیگر جمع کرده بود ترتیب داده هر خواننده و شنونده که ازین فواید بهره  
 برای تقصیر و برادر عزیز محمد نور الدین مرحوم را به فاشه و عاجز باد کف





که باعث نجات و علو درجات آن مرحوم و مغفرت این محزون و مجبور گردد

اشعار

حیف زین گلزار عالم آن گنج خیار نیست	عقل رفت و صبر رفت آرام رفت و پیر نیست
تخته نمینو است دل تا سوخت و دلدارم برد	حیرت و افسوس ماند و از اهل لذت نیست
دایع حقیر و علم سبها و نیز نگ فلک +	مال و یاران چه گویم طاق از این نیست
دلق نیکی کرد و ز بر آسمان در ماتش +	آفتاب کسوت آمد چون آن اختیار نیست
من چه باشم تا کنم با هم برای نور دین	کرد و ماتم آسمان از مهر و ماه اقرار نیست
رحمت حق باد و بار و اح پاک او قرین	زین جهان آن صوفی صافی سخن نیست
عالی این ماتم سزا هست باقی کس سواد	مثلا کس در پی درمان نعم خواست نیست

بسم الله الرحمن الرحیم مجلس اول روز یکشنبه تاریخ نیک و ششم ربیع الاول ۱۲۸۴ هجری قمری  
 قد مبوس حال شد شفقت و عنایات بانهایت بحال عاجز فرمودند و جز خیریت حق تعالی  
 و نبضه غریب نواز حضرت نظام الملک والدین استفسار دریافت فرمودند که کمترین معروض  
 داشت که الحمد لله احوال بخیر است و هیچ الزاج و نذر است اند آمدن خاک را بن دبار  
 امیر الامرا پس اختیار واقع شده و قصد وی چنان بود که از دو سه منزل رخصت شود  
 و بخسته بنیاد باز گردد و رخصت یافتند و بلا قصد آمدن هند و ستان اتفاق افتاد و الامرا  
 داشت حضرت غریب نواز البته میفرستادند فرمودند که شما خود بکتاب ایشان بنیدار و احوال  
 و اخبار اخوی و حاجه محمد نورالدین استفسار نمودند معروض داشت که اشتیاق قدم بپوش  
 اخوی را بمرتبه ایست که التماس نمیتواند کرد و طلبه شوق و بیطاعتی که آن عزیز دارد و آینه  
 ضمیر نیز هر تنویر خداوند ظاهر است انداء فضل و بنده توانای فرموده اند که اشتیاق





دیدن شما هر دو برادر را چنان بود که اشتیاق دیدن شیخ شما این کرم و غلام نوازی که  
بحال عاجز و اخوی علیه الرحمة فرمودند رقت عظیم بر خاکسار تباری شد بے اختیار سجده شکر  
بجا آورد و چند ساعت نشسته رخصت یافت الحمد لله علی ذلک مجلس هم روز جمعه چهارم ماه  
ربیع الثانی سده الیه دولت پابوس حاصل شد عزیز بے مذکور از پنجمی فرخ میر بادشاه <sup>استان</sup> هند  
برآورد که از مقدمات سلطنت بسیار غافل و غافل است فلیقه بند را چنین پنجمی لایق نیست  
فرمودند که عالم گیر جد کلان بادشاه سال و خبر داری و همو شیار می بے تطبیق و این نقل غایت  
کردند که حضرت شیخ با شیخ کجلی مدنی قدس سره جهت زیارة حرمین الشرفین فراموش نماند شرفا به  
اعازت والده ماجده خود تشریف فرموده بودند و با والده که در کجرات اقامت داشتند  
و چیده نموده که بعد فراغ حج زیارة روضه مطهره حضرت رسول عم معاودت خواهم کرد  
بعد ادا سے حج به مدینه سکینه رفتند و دل بستگی تمام بر روضه شریف حاصل شده بود طاقت  
مفاقت نبود بعضی اوقات دعه که بوالده محترمه داشتند مراجعت میرسانید اما لغت مزار  
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نمیکند اشت روز سے در مدینه منوره حاضر بودند که شیخ عثمان  
نایب و رویش حقا کمال با اصحاب خود و آن مکان شریف آمده و در بر روضه منوره ستانند  
شیخ مذکور در نهایت خوشروی و در باهشت بودند چیه سیاه و عمامه بیه رنگ بر سر و یاران  
ایشان لباس یک رنگی بموافقت شیخ پوشیده صفت کشیده استاده بودند حضرت شیخ  
ما قدس سره میفرمودند که در آن وقت صورت مبارک شیخ عثمان و اصحاب ایشان و  
لباس انجماعت در نظرم بسیار خوش آمد و چهره نورانی ایشان در لباس اسود چون ماه  
تابان و برابر سیاه جلوه گر بود در خاطر آمد که از شیخ مشوره بایک کرد و بموجب وعده که بوالده  
خود دارم باه جود دل بستگیهای مراجعت نایم یا اقامت در زم بے اختیار نزد شیخ رفته



استفسار نمودم شیخ فرمودند که از والدۀ ماحبه در مدۀ خلاف نباید شد تا علاج با شارسه شیخ فرستاد  
نمودم و در اندک مدت بلا ذمت والدۀ شریفه اتفاق افتاد بعد چندسۀ واقعۀ والدۀ مقفوره  
بمیان آمد بعد از آن با بستگی عیال مانع رفتن محترمین الشریفین بود اتفاقا حاجی از کعبه شریف  
بمکه برگشت رسید اکثر باشندۀ آن دیار که بخدایت حضرت شیخ ماقدم سرور الطیبه محبت و دواداشتند  
آب زمزم بطریق تحقیق بمصوب حاجی مذکور فرستاده بود بخدایت حضرت شیخ علیه الرحمۀ گذاریند  
شیخ بخادم فرمودند که این آب را نگاه دار روزیکه مجمع فقرا و صلحا شود تبرکات تقسیم کرده خواهد شد  
خادم چنان کرد و شب بستان و هفتم رجب مریدان و معتقدان از ذکر و اناست  
به مقبده و هیئتی موسی جمع شده و مجلس علماء و فقرا منعقد گشته خادم معروض داشت و آنپنجم  
حاضر گردا میروند که بعد از عشا و طعام عشا این آب را صرف نمایند بعد از نماز خادم آن تبرک  
آورد حضرت شیخ بخصارف فرمودند که در حدیث رسول علیه السلام واقع است بهر چیزی هر که آب  
از زمزم خورد و دعا کند مستجاب است هر کس بعد از نوشیدن آب بدمعای  
دلخواه دعا کرد چون نوبت به حضرت شیخ رسید آن تشنه لقا کے بنوی  
و آن مشتاق جمال مصطفوی لب باین حاجت کشود که قاضی الحاجات  
سبب سازد و مرا بماء مینہ انداز این استدعا  
نموده آب به این آب و تا سب تناول  
فرمودند آتش شوق اشتعال گرفت  
طافه آب به بود که کار نفست نمود  
یک پیر شب مانده به طافستند  
بر خواستند و راه کعبه گرفتند مردم بیرون میان

عاشقانی فرستادند که از آب شربت بوقت جنگ با کربلا میفرستادند  
حضرت در وقت عید یلغار فرستادند از آن مکان دشمنان کربلا میفرستادند



اندرون رفتند و مردم اندرون به این یقین که بیرون اند بعد از دیر معقدان خبر از  
 بیرون و درون گرفتند آن شیخ چون را قلع از چون و چایانته بعد از نماز فجر هر سو دویدند  
 چند ساعه از متخص بدو راه شهر رسیدند دیدند بنیرم کشتی پشماره بر سر گنبد و داخل شهر  
 میشود از آن پیشان نشان خواستند و خاطر نشان کرده نشان داد که در فلان محله  
 شیخ را دیدم که میرفتند بمکان چون نسیم هر سو شتافتند و مانند گرد باد سر به هوا  
 زدند چه بنید که در مکان آن را حضرت جان عصابه مبارک که بر زمین زده ادا  
 نماز پاشت میفرماید اصحاب هند بستان صاحب گرد آن آفتاب حج آمده لب بفرع  
 وزاری نشوید و از راه سفر ملتس گشتند که بکدام سمت عظم خیزم شده فرمودند بطرف  
 کعبه شریف و مدینه منوره عزیمت افتاد ازین قصد اختیار نمیتوان کرد هر چند عرض نمودند مقبول  
 به اجابت نشد لاجار التماس نمودند که از جمله مخدوم زاده یار که را امر شود میسرند ارشاد  
 نشنید فرمودند برخیز و از کلان غالی از نشانه بعنوان نیست برائے ارشاد سالک مجتهد  
 باید برخیز و از دم نه لایق این کار است و آنکه از همه نور و است تو کرمی قبول کن این معایا  
 فرموده روانه شدند و بنهرل مقنود رسیدند و مدینه سکینه ساکن شدند بعد از چند  
 در آخر شب برائے ادا کئے نماز پنجگانه خواستند جاسکے که خم آید بود تشریف فرمود  
 تمام مبارک لغزید و در شب تاریک شکیبایی نایاب کئے اختیار شکست آن قاصد طریق نشو  
 همدانزه بافتار خفنی بست دست از علاج کشید و این درد بد عابر رسیدند آمد که این  
 گریز پائے قدم از جاده محبت باز نخواهی کشید به این صورت بر در مصیب نشاندند و ما  
 قی حیات در کوسه جانان نشاندند و باز تا ایام حیات از آن مکان شریف برنخواستند  
 رحمت الله علیه القصد ما خبر داده سومی که ما مریبوگری شده بودند از گجرات بدلی تشریف





آوردند موسی خان در آن وقت صدر الصدور عالم گیر بود و با شنیده گجرات از احوال کمال  
 حضرت شیخ قدس سره واقف احوال بود و خلعت نامدار رقعہ نوشتہ از آمدن خود بخان  
 صدارت نشان اطلاع بخشیدند و بجزو شنیدن خبر سواری فرستاده مخدوم زاده را طلبید  
 و استفسار احوال نمودند صاحب زاده فرمودند کہ بموجب ارشاد حضرت شیخ برابر آید نوکری  
 آمدہ ایم بہمان ساعت نزد ظل سبحانی خان صداقت نشان رفتہ از تشریف آوردن ایشان  
 معروض داشت حکم کرد کہ طرف شب وقت خلوت مخدوم زاده را بیاورند بموجب حکم موسی  
 خان در خلوتہ برد ملاقات سلطان عصر میر آمد ظل سبحانی پرسیدند باعث تشریف  
 آوردن شما در دہلی چیست صاحب زاده فرمودند از حضرت شیخ نامور بہ نوکری شدہ ام سلطان  
 پرسید کہ حضرت شیخ بکدام تاریخ عازم حرمین الشرفین شدند مخدوم زاده فرمودند بہت  
 ششم حبیب عالمگیر گفتند کہ واقع نگار گجرات تاریخ تشریف بردن ایشان بہت فرہم  
 داخل واقعہ دوم نمودہ صاحب زاده جواب دادند کہ بہت و ششم بود و شب بہت و ششم  
 واقعہ نگار شب را در روز محسوب نمودہ باشد مگر عا این بود کہ عالمگیر بادشاہ حاکم بود و بادشاہ  
 و خبری باین مرتبہ داشت مقدمات جزوی کہ در مالک محروسہ میگذاشت فراموش  
 نمی کرد بادشاہ حال مقدمات کلی را بسیار غلطی غلط نمایی باید بود  
 این مرتبہ فراغت نمی شاید بعد از آن فرمودند کہ عالمگیر از صاحب زاده پرسیدند کہ اسباب  
 داغ دارید ایشان فرمودند کہ خریدن خواہیم کرد و موسی خان حکم شد کہ ہزار روپیہ بہ مخدوم  
 زاده از خزانہ بہ ہندی صدی منصب دادند و تعینات گجرات نمودند کہ نزد والدہ  
 خود باشند و حاضری بہر والدہ ایشان متطور دارند و اسناد جاگیر دست کردہ بفرستادند  
 پانصد روپیہ را دور اسب خریدہ بدایع رسانیدند و پانصد روپیہ خرج کردہ خود را





نزد والد خود رسایند و در همان شب رخصت گجرات حاصل شد بعد استماع  
 این فوائد کترین رخصت یافت احمد الله علی ذالک مجلس سوم روز یکشنبه تاریخ هشتم  
 ربیع الثانی سنه احمده بادشاه رفیع الدرجات دولت پابوس حاصل شد  
 ذکر در انقلاب زمانه و فتنه عالم حادث افتاده بود فرمودند که  
 اهل تحقیق آفاقاً حالت فناء و بقا را نیست و نظر عوام ازین معنی عاقل و غافل شطابری  
 آب کسی نظر کند آب جو محسوس میشود اما فی الحقیقت آن آبیکه در ادل و هله منظور شده آن  
 آب نیست از لیکه به تنه می و جلد می میگزد و پله به پله میرسد نظر ناظر تشخیص نمیتواند  
 کرد باز نظیر دیگر عنایت کردند که شعله چراغ در نظر نگار گیان متجلی است اما آن شعله که  
 مرتبه اول سر کشیده در عالم فناء سیمیده و لمعه دیگر جای اوقایم مقام گردیده پس فناء و  
 بقا متصل هم دیگر است بلا تفاوت توأم عالم بر فناء و بقا است بعد استماع این فوائد  
 کترین رخصت یافت احمد الله علی ذالک مجلس چهارم روز پنجشنبه تاریخ دهم ربیع الثانی  
 سنه احمده دولت پابوس حاصل شد اینده معروض داشت که دیر و زبانیخ نهم بجای  
 فتح سیر بادشاه هندوستان رفیع الدرجات خلف نامدار رفیع الشان نبیره بهادر شاه عظم  
 بر تخت نشست اکثرین پرسیدند معروض داشت که رفیع الدوله مسوح شده فرمودند  
 که ما هم چنین شنیده ایم ناقل عرض نمود که بادهشاهان حال که منظوم شده اینست

شعر

نزد سکه به هند بانهران برکات شاهنشاه بحر و بر رفیع الدرجات

فرمودند قول شما مکل است بعد از آن عنایت فرمودند که بخت و شست اسم باری تعالی  
 است که توأم اسماء عالم کون انسان است هم چنین بخت و شست اسم کولی است

سند از سن احمده  
 سنه یکم پابوس  
 بادشاه رفیع  
 الدرجات است



مقابل اسم الهی که این اسم در آن اسماء اند پس اسم الهی رب و اسم کونی  
 مربوط اند آخر اسم الله اسم رفیع الدرجات است و آخر اسم کونی اسم انسان و  
 این اسم انسان فایض است از ان اسم رجا و اتق است که عصر این سلطان اگر  
 چند امتداد گشته جامعه انسان کامیاب شوند رعایا و برایا معنوی و مامون باشند  
 حضار مجلس پاپون بر جمعیت خلافت و استقلال سلطان عصر التماس فاسخ نمودند  
 فاسخ او کرده بنشاند بر چهره مبارک ظاهر شد همه فرمودند که هر چند که بلوائی معلوم میشود  
 لکن دشمن از عوام الناس شکست خواهد رسید همه اهل محفل را یقین گشت که عصر این پادشاه  
 نامدار بهترین عصر که سلاطین ماضیه خواهد بود و رقابیت خلق الله بیشتر بظهور خواهد آمد بعد  
 استماع این فوائد کثیرین رخصت یافت احمد رشیدی علی ذالک مجلس خیم روز جمعه تایخ یازدهم ربیع الثانی  
 دولت پاپوس حاصل شد از خاکسار پرسیدند که ناز جمعه کدام مسجد ادا شد معروض داشت  
 که در مسجد جامع دہلی امروز پادشاه عالم و عالمیان رفیع الدرجات تشریف آورده بودند  
 و خطبه شاهی خواندند نواب قطب الملک یمن الدوله و نواب امیر الامرا بهادر سپه سردار  
 و غیره امرا بایان عظام و خواتین و الاحترام تسلیات و کورنشانت نهیت و مبارکباد بجا  
 آوردند به خطیب خلعت عطا شد عزمیه از حضار معروض داشت روزیکه پادشاه باریک  
 رفیع الدرجات بر او زنگ سلطنت نشست افواج مرثیه قابو طلب که منتظر فساد  
 بودند و می خواستند که در آغاز مفسده شهر دہلی را غارت نمایند کمر تبه سکنه شهر گشود  
 عام کردند بر فوج کفار شکست عظیم رویداد از قلعه پادشاهی تا نخاس شهر و هر کویچه  
 بازار گشمتها بشبها افتاده بود و اکثر سرداران کفار یا توابع و لواحق بچشم رسیدند از  
 غیب تناید لاریب شکست و افواج انقیاد بظهور آمد و دلیل و حوار و بے اعتبار گشته





به ننگاه خود که در وزیر آباد است شش تا قلعه هم چند امان می خواستند میسر نیامد و در آنجا  
 باعث عبور حشم گردید و غیرت دیگر معروض داشت درین بلده تیره که ولی مدفون است و آن  
 ولی وصیت فرموده بود که بعد از وفات من قبر را بنویس ساخته و دفن خواهید کرد تا استخوان  
 من در دفن خواهد بود حق سبحانه و تعالی را از جمیع آفات و مملکات و کمرباست محفوظ خواهد  
 داشت عز و نرسد و دیگر عرض نموده که جناب ولایت ملک قطب الاقطاب حضرت  
 شاه قطب الدین بختیار قدس می خواهد بود و فرمودند که من هم در ساله این نقل دیده  
 ام فی الحال اسم مبارک ایشان در خاطر منست و تحقیق چنین است و اثر فرموده ایشان  
 بود که بطور آمد قادر کریم از فضل عظیم خود بنده ای که خود را ازین تملک عظیم نجات داد و  
 عاقبت بخیر انجا می رسد که از حد فراق معروض داشت که با افضل ذات مبارک حضرت  
 سلمه الله تعالی باعث نجات سکند این شهر شد سر مبارک در پیش افکنده بسکنت عجز  
 خویش اعتراف فرمودند بعد از آن که تین رخصت یافت احمد شد علی ذاک مجلس ششم  
 روز دوشنبه تاریخ چهاردهم شهر ربیع الثانی سعادت قدم بوس حاصل شد عزیز  
 آمده ملازمت نمود فرمودند بعد از دست آمدن شما شد معروض داشت که بسبب  
 از آزار آستان بوسی مقصر بودم استفسار عرض نمودند عرض نمود آزار فقرس بیاریست  
 که در استخوان ساق درد شود فقرس داشتتم فرمودند ما هم در همین آزار مبتلا ایم شما  
 چه علاج کرده بودید که تخفیف شد التماس نمود که طباب نفع کرد و در طشت آب گرم  
 پیر کرده و هر دو پا میگذاشتیم الم برطرف شد فرمودند که ما نیز طباب بسیار خوریم و سبک  
 سوبه را با سر کار انگوری ساییده و صندل و کریم از فضل ایزدی نفع عظیم شد بعد آن عزیز  
 عرض نمود که از چه مدت این الم مزاحم قدم شریف شده فرمودند که در اوایل سلطنت

علیه  
 ای فقرس بخت  
 کرد استخوان  
 ساق درد میشود



بها در شاه چیت سیر بر آمده بودیم و پایا ده رفت و آمد واقع شد بعد رسیدن خانه کیش  
 و روزی سر کس از الم پیدا بود و فردا کس آن در سینه طباطبائی مستوی  
 گشت بعضی اعوه حل بر لغزش قدم نموده در علاج آن کوشیدند حکیم آشنا بود بعد  
 ملاحظه از آزار نقرس مقرر کرد از خوردن حبلا و از نهادن کور صحت حاصل شد این مرتبه  
 چهارم است که عود می کند آن عزیز معروض داشت که من در هر دو باین آزار دارم فرمود  
 در پائین چپ باین آزار میشود و این مرتبه که طباب بسیار خورده شد تا حال نقاحت  
 باقیست از لبنیات و غذای ترش و بادی پر پیروز و اریح آن عزیز عرض کرد که من هم بدین  
 پر پیروز و اریح چون استاد کشید الحال همه چیز ناخوردنی خورده میشود فرمودند حضرت یعقوب  
 علی نبینا علیه الصلوٰه و السلام را آزار عرق النسا مستوی شد و این مردیست که از سیرین  
 طاهر میشود و اینست و ماده نقرس و عرق النسا کس است حضرت یعقوب علیه السلام بسیار  
 بی طاقت شدند و اطعمه ایشان را گوشت گردن شتر بسیار میلان طبیعت بود و ها کردند و حکیم  
 علی الاطلاق عهد بستند اگر این آزار دفع شود تمام عمر گوشت مذکور نخورم از خلعت خانه  
 غیب خلعت شفا عطا شد من بعد این آزار باز نشد یکی از حضار عرض نموده که از ما کوکات  
 ترک کردن جهت حصول مدعا اثر دارد فرمودند که نسا این عمل دارند که برائے انجام مقادیر  
 جمعی باد سحان و بعضی چیز بایستی دیگر ترک میکنند و سالیانی خورند و قتی که غلبه حاصل  
 میشود بفقرا و غیره تقسیم کرده میخورند این سنت حضرت یعقوب است که بعل می آرند  
 بعد از آن مذکور باد شاه جهان مدار بایکات فیض الدرجات برآمد که خیلیه فبیده بطور  
 بطور عالمگیر بسیار مانند است اما زسادات اگر چه کار دست بسته ظهور آمد لیکن زفات  
 و صورت را نشان نیست فرمودند ما چرا نظر بر قدرت قادر قدیر کنیم که بر عمل بنده و قدیر







نمودند و آداب بجا آوردند بعد ملازمت معروف و دستتند که حضرت نظام الملک و الدین  
سلطان تکیه کوفش و آداب قدس بوس بجا آوردند فرمودند سلامت باشند از  
حضرت مجلس پنجم منزبور پسر سید که عیضه هم فرستادند سید فیروز علی بنان گفتند که زبانی  
پیغام التماس نموده بودند فرمودند چه احتیاج مکتوب است ایشان خود مکتوب اندر  
سبارک بسوئے خاکسار کرده عنایت کردند که مکتوب دیگر ایشان اندر ایشان  
مکتوبی نمی باشد ازین تفضل جلالت عظیم طوبه نموده و رقت عیمم روداد  
این چه معیت و قبولیت است حضرت بنده نواز را بنجباب اقدس حضرت  
ولایت آب که خاکساران آن درگاه باین احترام مقرر گشته -

شعر

خودشید کجا ذره او آواره کجا آسمان تو کجا او من بچاره کجا

بعد استماع این فوائد حضرت یافت احمد شریف علی ذالک - مجلس هفتم روز پنجشنبه  
تاریخ هفتم ماه ربیع الثانی سنه اخذ دولت پابوس حاصل شد  
حضرت غریب نواز که از خجسته بنیاد رسیده بود کمترین نظر مبارک گذارید بعد مطالعه  
بنجاکسار عنایت فرمودند عقیدت آیین زیارت خطا نازین نموده بدست هالیون و او  
راحت بے اندازه از خواندن آن رونموده و نور دیده از نظاره آن افروزد و منبر  
بود که غلام این درگاه برادر خواجہ محمد نور الدین در دہلی رسیده امیدوار تفصیلات  
آنجناب است ازین سفارش هر دو باوج اعلیٰ افزاخت و از خوشوقت خود را باخت  
بے اختیار رقت موفوره رونمود درین ضمن مذکور شد که فلان شخص موقوفه کرده -  
باوجودیکه تاکید کرده میشود اثر نمی کند و انحراف می ورزد و در مبارک بسوئے خاکسار



نمود و فرمودند که معشوق طوسی اسم ایشان احمد یا محمد است شبی از غلبه شوق و شور  
 ذوق از خانه برآمد و در آب کج که از مهر مایسته بود و خود را انداخت بمقتضای بشریت  
 وجود انسانی رو به بیضاقتی آورد و حالتش نزدیک بهلاکت رسیده بافت آواز داد که  
 احمد چرا خود را ملاک میکنی بیرون برآ که شمع گفت هرگز بر نیایم تا حالت قریب خود معلوم کنم  
 فرمان شد تا بر سجده ترا در بهشت در آرم گفت بدین پسند نگویم خدا آمد که اکثر خلایق  
 را بشفاعت تو جنت نصیب کنم گفت برینهم اکتفا نه نمایم جواب آمد که اکثر اولیاء مرتبه ترا  
 دیده درخواست نمایند که کاش که ما ترا می شدیم که آمد پاس خود را بر ما می گذاشت  
 برینهم اکتفا نگویم خدا رسید که خلعت مشق بر تو پوشیدیم بیرون بر آئی شیخ علیه الرحمه  
 خوش وقت شد و التماس نمود الحال ای یک نعبه و ای یک نستعلیق چه گونه بخوانم  
 فرمان شد اندکس که باش که ازین ورطه بر آرم فی الفور شیخ مجنون و لای عقل گشت و داد معامله  
 خسته بوجوب حکم شرع معاف شد بعد از آن فرمودند که بعد قبولیت نماز است اول نماز  
 بر داریم رسد بعد از آن نماز بیکر دو ملازم این معنی نقل دیگر فرمودند که حضرت سلطان ابو سعید ابو خیر  
 در لاج طوس دیدند توقف فرمودند و آل شهر نشدند خادم مانده مشوق طوسی فرستادند که آمدن مایهین بنهر شد  
 بدون امر عالی داخل بدو نمیدادیم چون خادم سلیمان شیخ احمد طوسی رسید او را رسالت نموده شیخ  
 فرمودند بیا بنده عین که این لفظ از زبان مبارک برآمد و استر صناعی پیام ایشان  
 حاصل شد پیش از رسیدن خادم سلطان اجازت معشوق را بنور باطن و ریاضت و دل  
 شسته شدند خادم و رعین شهر پیام معشوق طوسی رسانید بعد از چند علیه الرحمه  
 بر سجد و غطائست خلق را پند میفرمودند و راند که زمانه آنقدر سخن مبارک ایشان  
 بلند و ما شرسد که حقدار اگر دشمنی می کردند و جان بجان می سپردند و فکروا این



آنقدر شد که در عید گاه مجلس وعظ منعقد میفرمودند <sup>ای هیاهو</sup> گریه مجلس با یونان سلطان را  
در محفل معشوق طوسی نقل کرد شیخ احمد قدس سره فرمودند قروایانم در مجلس وعظ حاضر  
خواهیم شد بموجب وعده معشوق طوسی هنگامیکه سلطان بر منبر برآمد سرگرم موعظه شده بود  
از وره رآمد و در بند جامه خود گره زد و از در و دم برآمد سلطان را در سخن بند شد فی الحال  
از منبر فرود آمد و عقب معشوق فریاد کنان و دید و میگفت ای معشوق بند از جامه دکان  
که فیوضات فیضی بهم بند شده و تا عرش و کرسی در حلقه کند آمد معشوق گره از بند و اگر در  
سلطان علیه الرحمه بازگشت بر منبر برآمد و شروع به پند نمود چنین مردم صوابا اقتدار هم  
بیوجه شرعی ترک صلوات نمی توانستند کرد بعد از آن فرمودند که او ای صلوته مصلی را  
از فحشاء و منکر باز میدارد و شیخه از حضار عرض نمود که کتاب فصول خطب مصنف در  
کتاب سب قانہ فتح میز بود و در ایام سلطنت بفلان شخص که لایق انعام آن نبود بخینه فرمودند  
کتابیکه بخط مصنف میباشد در جیب وادسی که آنکه دست مبارک آن عزیز بشیر مساس  
کرده ازین راه تبرک است دوم آنکه بر صحت آن اعتماد وافر متحقق است و این شخص  
تظام اولیاست که کسب فیوضات از آن میشود و سه مبارک بسو که کمترین کرده  
پرسیدند که در کتابخانه شیخ ماسینه حضرت نظام المله و الدین این کتاب هست  
کمترین معروض داشت که دو جلد بود یک جلد شیخه بعاریت برده و باز نیارود و  
در کتابخانه است بعد از آن فرمودند که تالیف کتاب یا و کما مصنف است اگر تالیف  
خوب شود نام مصنف باقی است همچنین خلعت اشخ اگر شیخ را یک مرید خوب است  
آید رونق افزایست میشود و نام و مرید به جایچه در تمام غزل اگر یک بیت  
بر مضمون خوب دارد شود کافیت در اصطلاح شعر آن را بیت القزل می نامند





این نواد را بسیار به بنیاد داشت و خوشوقت او امی فرمودند خاکسار بعلیقین دانست که درین پرده  
 تعلیف حضرت بنده نو ز میفرمایند که در حلقه های حضرت ولایت ملک چنین خلیفه خلف ظهور نیاید  
 که مشهور آفاق شده باشد مگر جناب حضرت غریب نواز و دلیل این عقیده عقیده  
 سند ظهور بنیاد است آنحضرت مد ظله بود و مکرر دیده که هرگاه اسم مبارک حضرت  
 نظام الملته والدین مذکور می شود بنیاد است نمایان و خوشوقت بی پایان از چهره  
 بابیره حضرت ولایت پناه سلمه الله ظاهر میگردد و آرزو که حبیب مرصیب را چنین استعیت و محبتی که فی مابین  
 این دو صاحب کمال معاینه این خاکسار شده زبان تسلیم از تحریر لال است اللهم ازرقنا  
 حب الشیخین فی قلبنا بعد استماع این نواد حضرت یافت احمد مد علی و الک مجلس ششم روز  
 جمعه تاریخ شروهم ربیع الثانی دولت یابوس حاصل شد درین ضمن عزیزه از مخلصان آمده ملاک  
 نموده اظهار کردند قبول نمودند بعد پرسش احوال پرسیدند که خبر بادشاه گردشته بشمار که سیه  
 بود عرض نمود که در دو و چهار روز گذشته یوم رابع هم ماه مذکور این خبر شایع شد طرفت ننگار  
 رو داده بود و قدس عظیم قایم شده از فضل ایزدی سقل این خبر و حنت اثر نوید نشستن تخت  
 بادشاه دین پناه بابر کاست عالی در جلت رفیع الدرجات بسع خلافت رسید امنیت رو داده  
 و الافساد بیشتر میشد کمتر عرض نمود از جاسکه عزیز آمده از دال الخلفه چند کرده خواهد بود فرمودند  
 سی و شش کرده خاکسار معروض داشت که قاصد غلام از اکبر آباد که هرشتا و کرده فاصله دارد  
 روز جمعه تاریخ یازدهم وقت صبح روانه شده بود و بیرون شهر قاصد ملاقی شد و این خبر بنیاد  
 در عرصه ده پیر این خبر هرشتا و کرده رسید با تعجب است آن عزیز التماس نموده که درین  
 روز اکثر مردم محبسته بنیاد و بامیر الامر آمده اند خبر خیریت حضرت نظام الملته والدین البت  
 رسیده باشد و عریفه نیاز حضرت غریب نواز نیز به نظر مبارک گذشته باشد از بنیاد است

حب  
 و مبارک



فرمودند که خط ایشان متواتر رسید اما شخصی آمده با ملاقات نموده که از دیدن او تسکین  
 خاطر حاصل شد گویند که شیخ را دیدیم آن عزیز التماس نموده که دیدن آن شخص میسر خواهد آمد و  
 سهارک بسوی گنبدین نموده و بستیم و شبانش شده از دست حق پرست اشارت یا بشارت کردند  
 که ایشانند برادر محمد نور الدین محمد کامگار که شیخ مادر جوئی ایشان سکونت دارند این هر دو برادر و  
 مشهور اند ازین عنایات و افره و تفضلات شامله که افزون از حوصله این خاکسار را از جناب  
 حضرت دلالت مآب بظهور آمده شوق تازه و ذوق بے اندازه روئے نموده و گریه مستحانه  
 متوالی گشت و خود را قابل این مرحمت نمی دانست عجب دولتی مآل شد و طرفه حاصلت  
 روئداد آرس درگاه بے نیازی چنین درگاه است که نالائقان را خلعت لیاقت  
 پوشانند بے هیچ سبب دال لیاقت را بر خاک منزلت می نشانند بے هیچ باعث هر کرا  
 دولتی رو نمود بے سبب رو نمود آنرا سبب داند.

### شعر

حوادثی را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داداوست  
 چون این بے بود سگ درگاه آن معشوق است و قلاوه محبت در گردن بسند ازین  
 باین تفضلات مخصوص گشته رع

سگ چو شد منظور خیم الدین گانراست

### شعر

دولت دنیا و عقبی بی سبب حاصل شود هر که لایق دید خود را لایق این گشت  
 رتبه حضرت غریب نواز را باید دید و قبولیت آنجناب را تصور باید کرد که سگ از گمان  
 آن درگاه ورین بارگاه باین احترام رسیده -





من خاکت پائے سگ کوی کسی ام  
 گد خاک گشت پائے سگ کوی تو باشد

آن عزیز برخواست و با فقیر معالفت عاشقانه بجای آورده بعد از سائسته برخواستند و حضار  
 مجلس ببالون را رخصت فرموده کمترین را عزیمت کردند که امروزه بجز از نماز جمعه طعاسی  
 نخواهد رسید کمترین عرض نمود که ملک پرورده همین درگاه ام و پکاشنی خوراین بارگاه ام  
 اگر امر شود همچنان به ششم و بخوردن ایوان نعمت میرابوح علی افرزم فزان شد که بازقا  
 باید مورد سبقت شکر آن ولی نعمت بجای آوردم و رخصت یافتیم الحمد لله علی ذالک مجلس ختم  
 روز یکشنبه تاریخ بیستم ماه ربیع الثانی سنه احد دولت پابوس حاصل شد و رس تعسیر دراک  
 و میناوی میفرمودند و علما همه حاضر بودند و استغفار می نمودند و درین ورس بر محل  
 این مقدمه تقریر نمودند تا حضار مستفید شوند فرمودند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم  
 از مدینه منوره جهت تنبیه بر لشکر کفار برآمدند و آن جماعت تا چو بودند که که شریف ائمه  
 و ائمه گمی بودند ابو جهم و غیره رؤسائے که جز از فوج اهل اسلام یافته با جمیع کثیر بودند  
 اعانت تا جبران که نزدیک بکه رسیده بودند برآمد بعد استماع این خبر حضرت رسالت پناه  
 صلی الله علیه و اسلام مصاحت یا غازیان اسلام فرمودند که ما بر سر تا جبران که فوج قلیل  
 دارند باید رفت یا بر تنبیه ابو جهم که لشکر کثیر وارد شود باید شد جهاد اصحاب رهنی الله عنهم  
 اجمعین نظر غنیمت کثیر و جمعیت قلیل نموده معروض خیاب نمودند که بر تا جبران  
 باید شتافت را صائب رسول الله علیه اسلام متقنی بر این گشت تنبیه ابو جهم و غیره  
 کفار بهتر است از غنیمت سباز درین شوره بودند که جمیع اهل ایمان بفرمان رسول جلیل جل جلاله  
 آمده اطلاع نمود که فرمان قضا جریان چنین شرف صدور یافته که یا محمد علیه اسلام شمارا

خود رسیده باشند  
 رسیده نمی باشد  
 حاضر نباشد

لا تقصروا  
 بکسر الحروف  
 و کسر الحروف



مختار کردیم بر فتح ابوجهل و در مقامی او یار نصرت جماعه تجار و غنیمت آنها ازین هر دو نسخ  
 هر چه خواهد مختار آید آنحضرت علیه السلام بمقتضای هست ذاتی و شجاعت ازلی بر فتح  
 جماعت ابوجهل اقتضای فرمود از اشاره غیبی و تأیید لایبی متوجه لشکر ابوجهل شدند اهل تفسیر  
 می نویسند که در آنوقت در رکاب سعادت آنحضرت علیه السلام از غازیان اسلام <sup>۸۳۰۰</sup> ششصد  
 صد نفر بودند از آنجمله شش سوار و چند زره پوش بودند ابوجهل شنید که کارو اینان را گذشته  
 رسول اکرم متوجه به لشکر من شده اند محفوظ و خوشوقت شد بر کثرت لشکر خود مغرور گشته  
 به مقابل اهل اسلام شتافت دارند که فرصت مقابله واقع شد آنحضرت علیه السلام غلو  
 و جمیعت کفار را معانکه فرموده دست بد عابر داشتند و استماع نمودند الهی اگر این جماعه  
 مسلمین که درین جنگ رفیق من اند گشته شوند هیچکند است من نخواهد ماند که ترا سجده کند  
 روئے مبارک سوئے کمترین کرده فرمودند که این دعای حضرت علیه السلام خالی از  
 رفرس نیست خاکسار عرض نمود که راز و نیازیت مشغول بر مرتبه معیت و یگانگی تبسم شده  
 فرمودند که دعای رسول علیه السلام مقرون به اجابت شد حضرت جبریل و میکائیل  
 با جنود ملائکه کرام به مدد و اعانت غازیان اسلام در رسیدند و آن پیر فرشته بودند آن  
 هر دو ملائکه مقرب یکی از حضار عرض نمود که تنهار روح الایمن کافی بود آمدن اینهمه ملائکه  
 خالی از حکمت این روی نخواهد بود فرمودند فی الواقع اما حکمت بالغه و قدرت کامله حکیم علی الاطلاق  
 در فرستادن ملائکه آن بود که جماعه فرشته بصورت اهل عرب متکلف شده و لباس محاربه پوشیده  
 در نظر کفار ظاهر شده بقتال آنها مشغول شدند تا در نظر کفار شکست و هزیمت لشکر اسلام  
 در معانکه آید و از جمیعت و دهرشت شکست بر عکس کفار افتد و مجامع فجار بدانند که غازیان  
 اسلام بانی این فتح نمایان شدند همین جنگ عهد است ابوجهل با سرداران مکه به قتل

یعنی ابوجهل

۵۲  
 یعنی نگاه دارند  
 یعنی یگانگی  
 ۵۴  
 یعنی نزدیک



که میبایست و سراسر اعمال خود یا قند این فتح مقدمه فتح که بود بعد استماع این نواید کترین حضرت  
 یافت احمد شد علی ذالک مجلس هم روز دوشنبه تاریخ بست و یکم بیستم الشانی دولت پابوس حال  
 شد مقابل کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور میگردید بعد مقابل ترجمه عبارت غریب فرمود  
 که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم جامع اصحاب کبار را جهت تنبیه کفار فجار تعین  
 نموده بودند بعد مقابل مقابل واقع شد اکثر صحابه رضی الله عنهم اجمعین مدینه شهادت رسیدند از  
 لشکر کفره فجر و سپیده نوزدهم در لشکر اسلام آمد و الناس کرد که مسلمان میشوند طریقه بر سر غفر  
 نمایند پس پیوسته که باعث رحمت اسلام هدایت گفت که من مقابل مسلمانان شدم چون  
 تنبیه و پرسیینه از دم بانی و تنبیه و سوگ آسمان رفت سختی مابین سپید شد ملاکه او ابرار آن سخت  
 نشانه بالابرونه تا از نظر من غائب شد غفلت اهل اسلام سعادته نموده میخواهم بشیر اسلام  
 شرف شوم هر دو لشکر تفتخ نموده جماعه مسلمین که در زمین سر که مشغول بودند یک یک را بر می  
 داشتند و میدیدند که کدام اصحاب باین مرتبه رسیده معلوم شد که حضرت عمار بود رضی الله عنه  
 که در میان کشته تها بیناقتند آن منافق مسلمان شد و بدلیل اهل موافق در آمد این کیفیت  
 و با خبر اصغر و رضی خباب اقدس نبوی نمودند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که عمار بالاکه  
 فلان آسمان بر سخت نشسته است بعد ادا که این فوائد فرمودند که همه معجزات انبیاء  
 سلف علیهم السلام از دات بایکات آنحضرت بوضوح انجاسید مگر جسم مبارک که در زمین ساکن  
 شد و حضرت مسیحی روح الله علی بنینا علیه السلام جسم بواج اعلی شریفین فرمودند که  
 دهند این مرتبه عروج با و کیا است رسول الله کرامت شد بعضی عبارت کتاب مذکور طالع  
 فرموده عنایت نمودند که حضرت ادیس قرنی رحمة الله علیه به ایدار سهال رحلت فرمود  
 بعد واقعه ایشان از لحاف و میاچه سفید برآمد که هرگز جهان پارچه پیشم کس ندیده بود

در  
 این  
 کتاب

در  
 این  
 کتاب

در  
 این  
 کتاب



و بان تفاسات یحج با فنده نفیس نه یافته بر حضاران وقت معلوم شد که از غیب است بهمان  
 پارچه تکفین نموده چون جنازه کشیج در مدفن بروند قبر تیار یافتند گویا همان ساعت کشته بودند  
 دوست گامی نموده فی القور آنجا دفن کردند شیخ را مرتبه شهادت مطاشد هر که اسباب  
 یازید و یار یا مغروق یا محروق شود شهید است و علمائے حدیث هفت سبب راجب  
 شهادت مقرر کرده درین ضمن خادم عرض نمود که فلان مخلص دیر و روز نماز مغرب آمده است  
 شده بود حضرت بدولت بعد نماز اندرون تشریف فرمودند مدتی مقرر نشسته بودند یکی  
 عرض کرده در وقت فرمودند که شما مغفرت چنین اعزه که بے وقت وارد میشوند سیکرده شاید  
 روئے مبارک سوئے کمترین نموده فرمودند که بابدولت بعد ادا کماله مغرب و کماله نیونیم  
 و مقرر کرده ایم در اثنائے راه این دعا بخوانیم مانند روضه ادا کے سنت میفرمایم سنت  
 مکرره با فریضه توأم است که بلا فاصله بے حرف و صوفه ادا باید کرد کمترین عرض نموده که حکمت  
 غریب نواز سلمه الله نماز مغرب بهین طریق ادا فرموده درون حجره مبارک تشریف میفرمایند  
 و متابعت حضرت ولایت پناه به تقدیم میرساند اگر آینه می آید می نشیند بعد دو سه گامی  
 ملاقات میفرمایند بعد از استماع این فوائد رحمت یافت احمد الله علی ذالک مجلس یازدهم روز شنبه  
 بست و ششم بیع الثانی دولت آستان بوس حاصل شد اندرون تشریف داشتند خبر کمترین رسید  
 بغایت این طعم امتیاز یافت آداب بجا آورده بعد از ساعت در خانقاه تشریف آوردند و در آنجا  
 لغت آن ولی نعمت ادا نموده معروض داشتند که روز پنجشنبه گذشته بقیه بوسی رسید بود  
 فرمودند برائے زیارت حضرت قطب الاقطاب قطب الدین خجتهار قدس سره رفته بودیم و  
 نماز جمعه در دهلی ادا نمودیم شروع بقابل کتاب شرح الصدور نمودیم و در وقت مقابل نمود  
 ترجمه هجارت عزلی تقریر نمودند که بعد از حلت حضرت سید المرسلین علیه السلام قننه اول



قتل حضرت امیر المؤمنین عثمان بود رضی اللہ عنہ و بعد ازین بر ققائے کبریا بن اسلمین واقع شد  
 خون بهائے حضرت عثمان است بزرگساز و اولیائے آن وقت بعد ازین واقع در خواب  
 دید که دنیا و معنی را آورده حاضر کردند و در میان این هر دو دیوار کشیده آن دلی میفرماید  
 که من خود را تمیز آن دیوار دیدم استاد و چند قدم بیشتر رفتم جماع دیدم نشسته پرسیدم که شما  
 کیستند جواب دادند که ما که پیش ز فتم زینهار نظر آمد بالا کس آن زینهار بر آمد دیدم جوان  
 و شیخی نشسته جوان ذات مقدس حضرت رسول بود صلی اللہ علیہ وسلم و نیز حضرت ابراهیم  
 خلیل و یوسف علیهما السلام شنیدم که آنحضرت صلوات اللہ علیہ با برهم غلیل اللہ سفیر باند که در حق است  
 دعا کننده ایشان در غضب شده گفتند دعا کن و در حق است که در تکبیرین امر شیعی شده و امام  
 خود را گشته چراغ غلیل است که در تکبیر است که باعث نجات میشد بعد استماع کلام غلیل علیهم السلام  
 بیانات هم بطرف فغان حضرت رضی اللہ عنہ و دیدم و سپس بعد ازین خواب بیان کردم و پرسیدم که  
 شما چرا گردید و در قصه قتل عثمان و کدام طرف بودید سعد فرمود که من خود را کنار کشیده  
 بودم و گفتم که این معنی باعث نجات و موجب در عبادت من گشت آن دلی که این خواب  
 دیده بود حضرت رضی اللہ عنہ با در وصیت فرمود پرسیدم که غنائیم داری گفت نه فرمود که  
 عزیز این قضیت که غنائیم بخیر و شر آنها را قوت خود ساز و پوست آنها را لباس کن گوشه نشینی  
 و در وقت که غلظت الفساق و فی البر و البکر است به از هر کار با است یک از حضار عرض نمود که  
 خواب دیده که در خواب اولیا باشد فرمودند که وقت نوم روح از هر دو پره بی نایم بر می آید  
 موسد کس آسمان و اطراف و اکناف میرود و معبود روح از قبیل نور خورشید است که متعلق  
 نباتات است و بر تو آن در تمام عالم محیط میشود و فی الحقیقت نور از ذات آفتاب منفلک  
 نیگردد و همچنین نور چراغ یک کم دارد و فرشته که مومل بر روح است هر قدر که روح را می نماید

بسیار دید

بنی خدیجه

بنی خدیجه

بنی خدیجه  
رضی





می بیند آنچه در تحت عرش بجایه میکند اعتبار ندارد زیرا که از تصرف شیاطین تحت آسمان خالی  
 نیست و ارواحیکه برابر عرش مجید رفته تا شام میکنند و می بیند که حقه مشایخه می نماید و آن تفاوتی  
 نه بعد از آنکه این فوائدیکه از حضار مجلس همایون برخاست و التماس نموده که در خانه بنده فرزند  
 متولد شده اسید دارم که با اسم موسوم گردد فرمودند در حدیث وارد است که بهترین اسمها اسم  
 اند چنانچه تعاد فرمودند عبد الله و عبد الرحمن و محمد و احمد و حامد و محمود و ازین شهرش اسم  
 که اختیار کنید همان اسم باشد آن ملتمس و حضار بر اسم عبد الله اتفاق کردند فرمودند که این  
 اسم جامع است و اصحاب باین اسم سیصد و چند کس بودند اما کنیت هر کسکی ملاحه بود که  
 از آن کنیت تشخیص کرده میشد روزی دیگر خواستید آمد تا کنیت بر اسم پسر شما مقرر نمایم  
 بعد از آن فرمودند که مادر و پدر از بسکه اشتیاق فرزند دارند پیش از تولد در خاطر خود قرار میدهند  
 که اگر خواهد شد بفلان نام موسوم خواهیم کرد هر که پیش ما آمده بر اسم مقرر کردن اسم فرزند میگویی  
 از مرضی او واقف شده اسم مقرر میکنیم تا وقت منتهی او بوقوع نیاید بعد از شش روز اسم  
 میگذازیم آن غرض از آنست که عورات ما اسم طفل مقرر نشود شیر نمیدهند بنده دیده  
 و دانسته عرض نموده فرمودند مضائقه ندارد خایر الله علیه حضرت غریب انوار بے اختیار  
 یاد آمد که آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از شش روز اسم اطفال مخلصان مقرر میفرمودند سبحان الله  
 متابعت و پیروی پییر طریقت باین مرتبه می آید که آن بادی وادی حقیقت یعنی حضرت  
 نظام الملته و الدین نه ظلمه دارند که هیچ امری از امور کلی و جزوی دقیقه از دقائق تبعیت  
 فوت و فرو گذاشت یعنی فرمانید این معنی دال بر کمال آنحضرت است سلمه الله تعالی

شعر

پیروی پییر از دم گشت اما مثل است      باستان آن مرید که از خود پییر





لا تفرق بین احد منهم عند ما درین شمن مذکور خیرات و خنات برآمد فرمودند خیرات و  
 تفقه بال عبا و ساکین اجر عظیم دارد و این فواید عنایت کردند که ناساز و ساز و اراج مطهرات  
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم رفته التماس نموده که دست من شل شده و تشنگ گشته و عا  
 کنید که دستور سابق چاق و گیر شود اجماع المؤمنین سبب این استفسار فرمودند گفت ما در پدر  
 و شتم پدرم صاحب توفیق و مخیر بود و والد همسک و نیم طبع روزی والد من همسک و  
 قربانی کرده بود و والد قدری پییر او را با سالی داد و یک مرتبه پارچه کهنه بسبب خیرات نموده بود  
 و تمام عمر این دو حسنه نعل آورده بود بقیعاً الی ابوین رخت حیات بسته بعالم بقا شناخته  
 شبیه پدر او در خواب دیدم بر سر حوض کلاسه استاد آب بر تشنگان میداد رفتم و ملاقات نمودم  
 از احوال مادر پرسیدم گفت خبر ندارم چند قدم پیشتر رفتم مادر را برهنه و تشنه یافتم همان پارچه  
 که داده بود از آن ستر عورت داشت و همون پشه گاو که بختا بنج خیرات کرده بود ازین  
 گفت با آن گفت میگذاشت چون والد را باین حالت دیدم منموم شده پرسیدم گفت  
 تشنگی بسیار غالب است باز طرف پدر دیدم و از آن حوض ظرفی پر از آب کرده آوردم  
 مادر من از آن آب شیر شد و بحال آمد چند فرشته از دور دیده رسیدند به تهدید غضب  
 پیش آمدند پرسیدند که این همسکه را که ببط آب سیراب نموده است او شل با و از دعا  
 ملاکه مشلول شدم و بعد بیداری خود چنین یافتم بعد ادا کس این فواید فرمودند که مرتبه خا  
 دولت امساک از این چه معلوم باید کرد و بعد استماع این فواید کترین رخصت یافت احمد علی  
 الک مجلس و و از دهم روز و شبینه تاریخ هجرت ششم شهر ربیع الثانی و دولت بابوس  
 حامل شد مذکور از صبر بر آمد فرمودند عزیزی صاحب کمال بزیارت قبور رفته پوشش  
 قبر متصن بهم بودند آن عزیزی مرتبه کشف قبر داشت وید اهل قبور از فضل ایزدی محفوظ

یعنی همان ۱۲

بعنی نیت

عزت  
عزت  
عزت

نعت

علا لیس

و ابی

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس

علا لیس



و سرور اندر پدید که شمارا به احوال خوب معائنہ کردم راست بگوئید که در میان شمارتبه کدام کس  
 فائق است جواب دادند این قبر که نزدیک است صاحب این به از ما است آن ولی زیر  
 متوجه آن قبر شد جوانی برآمد به لباس خوب بصورت مرغوب از جنبه او الوار پدید آمد و آنست  
 الهی هویدا ولی مذکور سلام کرد جواب سلام داد پرسید که اے جوان عمر تو بسیار کوتاه بود  
 از افعال حسنات و نماز و روزه و حج و زکوة و درین عمر قلیل چه قدر از تو بود و آهده باشد  
 که باین مرتبه بفرستی گفت اے مشایخ ازین عبادتگاه شمر می سپید ام ازین دین و عین حیات  
 بضرل نیامده مگر آنکه حق سبحانه تعا و دنیا مرا بمصائب گرفتار کرده بود بر آن صبر و زبردتم بعد  
 وفات حضرت کریم از فضل عمیم خبر اے صبر فرمود این مراتب علیا از صبر بر بلیات دنیا یافت  
 ملائم این معنی باز چنین عنایت فرمودند انبیا علیہ الصلوٰۃ و السلام در مرتبه نبوت برابرند چنانکه  
 همه انسان در انسانیت مساوی انا بشر مثلکم شاید این مثال است اما تفاوت درجا  
 از اعمال واقع شده روزی داود علیہ السلام در مناجات التماس نمودند که کدام عمل منزه  
 بر نیاز مقبول درگاه بے نیاز است فرمان شد که صبر بر بلا حضرت داود درخواست  
 نمودند که الهی چون این عمل باعث رضا اے قست مرا مبتلا اے بلا اے گردان و  
 توفیق صبر و نیز عطا فرما که متعل آن توانم شد بعبودیت و معیہ خانه نمود نشست بتلاوت  
 مشغول بودند ناگاه طائرے خوش رنگ با چشم بایقوت یزنگ از منقار تابرد بال از  
 الوان جواهر المالمال بود نزدیک آمده نشست نگاه ایشان عین قوت بر آن طائر افتاد  
 و منظور نظر مبارک گشت چون بر نزدیک بود در خاطر شریف خطور نمود که این جانور  
 را توان گرفت کتاب بچید بے تاب دست گرفتند او را ز کردند رسیدگی که خاصه  
 طایران وحشی از آن بظهور نیامد چند قدم دور تر شد حضرت داود بقصد گرفتن از



جائے خود حرکت نموده باز دست دراز فرمودند باز آواز جائے بجائے رفت همچنین پس  
پیش میرفتند تا کج بام رسیدند باز حرکت دست از گوشه بام پرید و وقت ابتلا و رسیدن  
داود علی بنیای علیہ السلام از گوشه بام به نفیص آن طائر خمیده نگاہ کرد و ناگاه نظر  
ایشان بر عورتی افتاد که از غسل فارغ شده برهنه نشسته بود آن مستوره حضرت  
را دید و بهائے خود را تکان داد و آنقدر موی کلان داشت که از آن حرکت تمام  
بدن او متورگشت تا آن نازنین خیزش موباین زیبائے و رعنائے به نظر آمده آمد  
عاشقانه از دل برآمد بے اختیار حضرت داود علیہ السلام بیرون معبد خانه تشریف  
آورده از حقیقت بهای استفسار نمودند بعرض رسید که زن فلان شخص است و آن  
غازی با پنج مسلمین بمقابلہ کفار تعین شده منصرفان عظیم الرحمہ درین محل بسیار دست  
و پا زده و عبادت آرائی نموده بعضی بر آنند که منکوحہ آن شخص بود و بعضی بر این  
اند که خواستگاری بمیان آمده بود و عقد نشده القصد در جنگ کفار آن غازی شهید  
شد و حضرت داود مشوقه دل را برادر عقد نکاح آوردند و غافل از ابتلا ماندند از پنج  
مطهره با صد خیمه بکے که داشتند نمودند نسا بود و باین شکوه صدور بنقد گشت  
روزے در جهان معبد نشسته در عبادت مشغول بودند و آن روز چهارشنبه مقرر  
بود چهار صد سگ بر و بعد ایشان محافظت نمودند و یکس را در روز مہود و لیش  
حضرت داود نمی گذاشتند یکا یک و کس باز تا ع نزد ایشان آمد حضرت متحیر شدند  
که از کدام سمت در آمد بعد از سلام التماس نمودند که باستقافه آمده ایم پس رسیدند یک  
گفت که این دویمی نمود و ماده گو سفند وارد و من یک گو سفند دارم میخواہد که از من بکشد  
حضرت داود علیہ السلام فرموده که پر بے انصاف است آن هر دو مستیست روئے



بهر یک و به تقسیم کردن یکے بدیکے گفت حالت خود را میفرمایند این که گفته غائب شدندان  
 حضرت را مقدمه خود یاد آمد شروع بتفصیح وزاری نمودند و آنقدر گریه کردند که خساره مبارک از  
 شدت گریه دشوار است اشک مجموع و چاک شد و خون آلود گشت و از بسکه جگر مبارک بر زمین  
 بالیدند و گرد آلود شد که از آن آب و خاک نشو و رویده بعد از مدت اندک که ای و او عفو  
 جراتم وقتی شود که بر قبر آن شهید روئد و او را راضی گردانی حضرت بهمان حالت بسوی قبر او  
 روان شدند و خود را و چند روز قبر او را ساندند و به تضرع و زاری نام آن شخص مؤثر گرفته فرمایند  
 میگردند و سلام میگفتند جواب نمیداد بعد چند روز جواب سلام داد حضرت و او فرمودند که از  
 برای خدا از جرایم من در گذر باز جواب نداد ندا آمد که ای داود جرم خود را شمار آنکس و خود را  
 عفو نماد و او علیه السلام بیان فرمود که با وجود نو و نه زن در خانه من بود و دل من مشکو  
 تور اغیب شد و در نکاح آوردم ازین جرم من در گذر بعد از مدت عفو نمود و فراموش شد که ما هم  
 عفو فرمودیم بعد از آنکه این فواید فرمودند که تمام ارکان اسلام بر صبر است و مشر و ایمان منجند  
 در صلوات حکم است که مصلی نظر بر سجده نگاه داشته باشد و تکلم نکند حال آنکه دل خواهش نکند و نظر و خواست  
 و بیان هر طرف میکند مصلی صبر میکند و خود را باز نه چنان صمیم از خوردن و آشامیدن و از جمیع خود را باز  
 میدارد این هم صبر است مرد حاجی که براه مکه میرود و مصوبت سفر میکند صبر میکند بر مصائب سفر و ابل  
 ابل زکوة با وجود غنبت دل و الفت که انسان را بر زراست بوجوب کم الی ذل الفقه امید بود  
 از خود بدانی کند پس جمیع احکام اسلام غائی از صبر نیست از آن است که اهل اسلام هر کدام بخیر است  
 مجموعه مجبور و مخلوط خواهند بماند و کرده بعد استماع این فواید کمتر من رخصت یافت احمد شد  
 علی و الکسب سینه دهم روز چهارشنبه تاریخ هفتم جمادی الاول دولت پابوس حاصل شد  
 عزیز است در خواست نموده که بظان بالمیر و دیاب فقیر و کله سفارش عطا شود قلمدان طلبیده است



مبارک رقعہ بہ اہل کار نوشتہ عنایت کردند و بہ کترین فرمودند کہ این عزیز از بنای حضرت  
شیخ عبدالحق دہلوی است مصنف اخبار الاخبار کہ فاضل و عالم و درویش بودند خاک  
عرض نموده کہ لقبانیت ایشان بسیار است مشہور و معروف افسوس کہ بنیرہ چنین  
بزرگ بحالت افلاس و تنگدستی و احتیاج گرفتار و بچکیں درین عصر قدردان بزرگ  
زادانیت

شعر

دروہر کہ اولاد بزرگان خارا  
سرگشتہ چون زین جہان بسیار است  
آدم بود بشر طمعیب دیدم  
اینجانہ لقب بلکہ منصب کار است  
فرمودند کہ قدر بزرگ زاد ہا شناختن و مراعات ایشان نمودن بر جمیع ضابطہ واجب  
و لازم است بعد از آن عنایت فرمودند کہ شخصی بود مرید عزیز مرشد زادہ خود را خلافت  
دیدہ ملاقات و تواضع ترک نموده بود چنانچہ اکثر صاحبزادہ در عالم شباب پیروی  
آباد و اجداد گذشتہ بلہو و عیب مشغول میشوند۔

شعر

آدمی زادہ نادان بچہ ماندانی  
نسخہ معتبر و خوش خط بسیار دلاط  
روزے آن مرید حسیب اتفاق در اشتائے راہ یار مرشد زادہ ملاقی شد و دید و سر  
در قدم صاحب نظرہ نہاد و زیادہ از حد اغراض و اکرام بجا آورد و مردم با و گفتند کہ با وجود  
این ہمہ نفرت کہ شمارا صاحبزادہ بود چرا اینین ملاقات کردید و آداب بجا آوردید بجا  
داد کہ چون صاحبزادہ را دیدم ارواح شیخ خود را معانہ کردم کہ از غبر برآمدہ بسوے  
من نگاہ نمیکند بے اختیار شدم و آداب قدم بوس بجا آوردم شیخ رحمۃ اللہ علیہ





ملاقات مرادیده باز در قبر و آمد پس از اینجا معلوم شد که مرشد تراوده و بزرگ زاوده هفتم که باشد  
 اهل عقیدت و بزرگان را از حدادب نباید گشت و احترام بجا باید آورد و نظر بر بزرگان  
 ایشان باید کرد و بعد استماع این نواید حضرت یافت انکه شد علی ذالک مجلس چهارم هم روز  
 پنجشنبه تاریخ هشتم جمادی الاول سنه اعدا بادشاه بابرکات رقیع الدرجات و دولت  
 پاپوس محل شد عزیز از حضار محفل همایون ذکر در امانت دنیا و دولت اهل روزگار  
 بر آورد و فرمودند که در ایام سابق در شهر لاهور شاه یوسف نام در دیش قلندر مشرب  
 میکه ساخته بودند بسیار خوب و خوش هوا و شخصش در غایت صفای پاکیزگی و تقید در صفای  
 مکان زیاده از حد میکرد و در لباس بے قیدی و قلندری و سپاهی وضع بود اکثر اسلحه  
 و ساطراف خود میگذاشت و تا به حدی مقید بود که مدام تیرا و در چو کمان پیوسته بر  
 زانو کس خود میداشت غرض که آمده جنگ می نشست و مردم زایر که می آمدند در اطراف  
 و کفایت می نشستند و خود در میان می نشست روزی خاندان عالم که یکی از امرای آن عصر  
 بود بر او دیدن شاه آمد و جماداری نوکر حرف آن ندبور نیز آمده نشست آن جماعت  
 و ارباب و بن بر زمین انداخت شاه یوسف بے و مانع شده جماعت دار گفت ای مردک  
 بے ادب و صحبت فقر بے ادبانه نباید نشست جماعت و ارباب غصه در گرفت حفظ  
 نمود واجبند او اما از غایت غضب لرزه بر انداختن افتاد شاه بے وفا به خان عالم  
 پرسید که این عزیز سپاهی را چه شد که می لرزد خان عالم گفت چنین لفظی که حضرت در حق او  
 فرمودند هرگز از کس نشنیده بود چون حفظ غضب نمود این حالت بر داری گشته و در  
 گفت که من حکیمم که این همه بدش آمده تمام اهل دنیا مردک اند شما مردک کلان اید و این مردک  
 خود از گفتن این صفت غصه جماعت و اربابین یافت و لرزه انداختن و نشست بعد



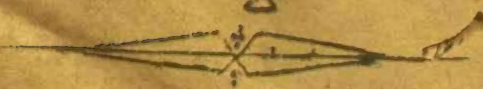
از آن عنایت فرمودند که چون مطلوب اهل روزگار که دنیا باشد حقیقت خفیف است طالب  
 او نیز در تحق و خفیت گرفتار اند چون ذات پاک مولا لقا و تقدس عزیز و محترم طالب  
 نیز مغرور و مکرم اند

قطعه

طالب دنیا ذلیل خواگر گشت      طالب مولا عزیز دوا کلام  
 او چه مطلوب خواندند عاقل گشت      این چه مطلوب خواندند احرام  
 بعد از آن روئے مبارک سوئے کمترین کرده عنایت نامه که حضرت غریب نواز نوشته بودند  
 مواله نموده فاش خوانده بطرف خسته بنیاد و خفیت فرمودند خاکسار ادب قدم بوس سجده  
 آورده و سعادت دارین حاصل نموده در خصل گشت احمد شد علی ذوالکساء

بسم الله الرحمن الرحیم

تست بعونه تعالی کتاب مستطاب مجالس کلیدی باده رجب المرحب ۱۳۲۵  
 زیر نگهانی سید قطب عباس مومانی منیر مطبع بریلانی  
 واقع حیدرآباد دکن چھتہ بازار  
 مطبوع گردید



بزرگ  
 ز ادب

فر  
 ولا  
 دید  
 آیا

روز  
 ورق

این  
 داد که چه  
 من نگاه